

درس سیصد و شصت و یکم: صوت ۳۸۲

بررسی نظرات فقهاء در دوران امر بین متباینین (1)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نظر مرحوم آخوند راجع به تفصیل بین موافقت قطعی و مخالفت قطعی

مرحوم آخوند راجع به تفصیل بین موافقت قطعی و مخالفت قطعی مطلبی دارند. همان طوری که قبلاً عرض شد بعضی ها مانند میرزای قمی و یا محقق خوانساری و حتی افراد دیگر قائل به عدم وجوب موافقت قطعی بودند ولی درعین حال قائل به حرمت مخالفت قطعی [بودند].^۱

رد مرحوم شیخ بر نظریه مرحوم آخوند

مرحوم شیخ با رد این نظریه، ادله ای را برای وجوب موافقت قطعی بیان کرد. تا آنجایی که به نظر می رسد ظاهراً سه دسته روایات را برای این منظور بیان کرد؛ یکی روایات حَلّ بود و یکی روایات استصحاب و یکی هم روایات حَجَب که به هر سه اینها جواب داده شد و به عدم نهوض این ادله برای وجوب موافقت قطعی بیان شد.^۲

بیان دلیل تفصیل، توسط مرحوم آخوند

دلیلی را که مرحوم آخوند ذکر می کنند دلیلشان عدم تفاوت در مقام بعثیت و زجریّت علم اجمالی نسبت به مخالفت قطعی یا موافقت قطعی است. زیرا اگر علم اجمالی از نقطه نظر جهات فعلیت به مرتبه تمامیت علیت رسیده باشد و فعلیتش تمام باشد، دیگر در این صورت احراز اطراف علم اجمالی همان طوری که تناول جمیع اطراف موجب مخالفت قطعی است نفس فعلیت علم اجمالی اقتضای احتراز از بعضی از افراد هم می کند؛ یعنی وقتی که دلیل ما - یعنی همان علم اجمالی - از نقطه نظر فعلیت تمام باشد همان طور که تناول جمیع افراد موجب مخالفت قطعی می شود، به نفس همین فعلیت اتیان بعضی از افراد موجب مخالفت احتمالی خواهد شد یعنی عدم احراز موافقت قطعی. زیرا هیچ تفاوتی از نقطه نظر بعث و زجر وجود ندارد؛ چه مقام، مقام بعث باشد یا مقام، مقام زجر باشد. در اینان مشتبّهین همان طوری که تناول اینان موجب مخالفت قطعی می شود، تناول ایناء واحد موجب عدم احراز موافقت قطعی خواهد شد چون موافقت قطعی در جایی است که از هر دو ایناء اجتناب بشود.

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به جامع المدارک، خوانساری، ج ۱، ص ۲۶؛ کفایة الأصول (تعلیق زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۹۹؛ انوار الأصول، ج ۲، ص ۲۸۴.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به فرائد الأصول، ج ۲، ص ۲۰۰-۲۲۵.

چرا؟ در باب اقتضاء این مسئله را مطرح کرده‌اند که بعث، اقتضاء زجر را در سمت مقابل و در سمت ضد خواهد کرد و زجر اقتضاء ضد خود را در جهت مخالف خواهد کرد؛ یعنی همان‌طوری که من باب مثال امر به وجوب صلاة آمده است همان‌طور این امر به وجوب صلاة مقتضی نهی از ترک صلاة به امر واحد و به ملاک واحد خواهد بود. اگر شخصی اتیان صلاة کند همان‌طوری که موافقت قطعی را تحصیل کرده است همین‌طور ترک صلاة، اتیان به حرمت این مسئله و این امر خواهد بود. پس عمل حرام انجام داده است لازم نیست که عمل حرام انجام دادن این باشد که انسان یک فعلی را انجام بدهد بلکه ترک واجب هم خودش حرام است. بنابراین اگر ما فسق را مترتب بر اتیان حرام بدانیم، در اینجا این شخص **يُعَدُّ فَاسِقًا** چون در اینجا حرام را مرتکب شده است و حرام عبارت از همان عدم اتیان صلاة واجب است.

بناءً على هذا مرحوم آخوند در اینجا مقام بعث و زجر را مقام متناقضین می‌دانند.^۱ یعنی قائل شدن به حرمت مخالفت قطعی با قول به جواز موافقت احتمالی، جمع بین متناقضین است. زیرا آنچه که موجب الزام به ترک حرام است و آنچه که موجب حرمت مخالفت قطعی است عبارت از فعلیت علم اجمالی است و فعلیت علم اجمالی همان‌طوری که در جنبه عدم اتیان به همه جوانب یا اتیان به جوانب تناول اینان مشتبهین موجب حرمت است همین‌طور نفس فعلیت علم اجمالی و تمامیت علم اجمالی در علیت، موجب موافقت قطعی و احراز موافقت قطعی است. چه فرق می‌کند که دلیل بر یک مورد، دلیل به تفصیل باشد یا دلیل بالاجمال باشد؟! زیرا ملاک برای الزام چه در ناحیه حرمت چه در ناحیه وجوب عبارت از فعلیت آن بعث و فعلیت زجر است. آن ملاک است.

عدم فرق بین مقام تفصیل و اجمال در مانحن‌فیه

اگر بعث و زجر به مقام فعلیت رسید واجب الاتباع است. اگر به مقام فعلیت نرسید واجب الاتباع نیست و این تفاوتی بین تفصیل و اجمال نمی‌کند. چه فرق می‌کند که مولا بگوید که **أَكْرَمُ هَذَا زَيْدًا فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ** یا اینکه مولا بگوید: **أَكْرَمُ زَيْدًا فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ** و این زید بین این و آن زید مرد است و هیچ قرینه‌ای هم ذکر نکند؟! هردو را باید اکرام کرد. چه تفاوت می‌کند؟! یعنی اگر عبد در مقام امتثال یک زید را اکرام کرد و زید دیگر را اکرام نکرد، آیا مولا حق دارد او را عقاب کند یا نه؟! حق دارد. عبد می‌گوید: شما که تعیین نکردید، مولا می‌گوید: من تعیین نکردم، شما عقل داشتید یا نداشتید؟! من دلم نخواست تعیین کنم، چه کسی گفته است که مولا در مقام بلاغ و در مقام ابلاغ باید مورد مکلف به را تعیین کند؟! چه کسی گفته است؟!

^۱. کفایة الأصول، ص ۳۵۹.

محطّ برای بحث در باب اشتغال

آنچه که - این مسئله خیلی مهم است، یعنی این محطّ برای بحث ما در باب اشتغال است، این جمله‌ای که امروز می‌خواهم عرض کنم - مسئولیت مولا را در قبال تکالیف عباد تعیین می‌کند، مقدار و میزان محدودیت تکلیف در مقام امتثال است، مولا این را فقط باید بیان کند، مولا در این نباید کوتاهی کند و اجمال بگذارد که میزان محدودیت الزام در مقام تکلیف، این میزان به چه نحوی است و مقدار آن به چه نحوی است و این محدودیت به چه نحوی است؛ آیا عمل بنده و عبد در مقام امتثال واجب‌الایمان است یا واجب‌الترک و واجب‌الکف است یا نه مستحب است و کراهت دارد.

کیفیت و محدوده وظیفه مولا در بیان احکام

فقط باید مولا این مقدار را تعیین بکند اما اینکه مورد، مورد خاص باشد یا مورد مشتبه و مشترک باشد بین این و آن مورد، آن دیگر وظیفه مولا نیست. مولا اصلاً مصلحت می‌داند در بعضی موارد موضوع را معین نکند، دلش می‌خواهد؛ به خاطر مصالحی موضوع را تعیین نمی‌کند. آیا می‌تواند این کار را بکند یا نکند؟! می‌تواند، مولا می‌تواند یک موضوع را در مقام اجمال بگذارد یا نمی‌تواند؟! می‌تواند بگذارد، این همه موضوع در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقام اجمال بود و بعد روشن شد.

علت عدم تعیین موضوع تکلیف توسط مولا

یا اینکه به طور کلی مولا در خیلی از موارد اصلاً مصلحت را در فحص مکلف می‌بیند و در اشتغال **بِأَیِّدٍ مِنْ أَمْرِ وَاحِدٍ** می‌بیند. در خیلی موارد انسان می‌بیند؛ در همین مسائل روزمره و تکالیف و اینها هم همین طور است. به خاطر اینکه جنبه احتیاط در مکلف تقویت بشود، به خاطر اینکه روح احتیاط و روح تحفظ در مکلف تقویت بشود، به خاطر اینکه خود مکلف از نقطه نظر عقلی و فکری به رشد و به تکامل برسد، به خاطر اینکه خود مکلف موضوع را از بین موضوع‌های متعدد تشخیص بدهد، این کار را انجام می‌دهد و موضوع را [برای] مکلف تعیین نمی‌کند.

بیان یک مسئله بسیار مهم در کیفیت استنباط

من یادم هست که در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در خیلی از موارد ایشان موضوع را مشخص نمی‌کردند، من باب مثال برای افراد صحبت می‌کردند که در این موارد انسان چه کند، در آن موارد چه کند، انسان باید ملاکات و مصالح را در نظر بگیرد و روش ما به این نحو است و ... هر قدمی که انسان برمی‌دارد باید ببیند که آیا آن قدم موافق با رضای خداست یا مخالفت با رضای خداست. این مطالب کلی را که ایشان در این مطالب و جلسات بیان می‌کردند برای چه بود؟! برای اینکه ما به یک ملاک و مناطی برسیم! دیگر در هر

مسئله جزئی و در هر مصداقی بلند نشویم بیایم در خانه آقا را بزنیم که آقا فردا چه کار کنیم؟! پس فردا چه کار کنیم؟! خب موضوع مشخص است! و این یک مسئله بسیار مهمی در کیفیت استنباط است و خیلی این قضیه به درد می خورد، از موارد کلیدی استنباط و اجتهاد است و کسی که به این نقطه برسد یا خودش را نزدیک کند خیلی از راه را رفته و طی کرده است.

امر نکردن و عدم استحسان علامه طهرانی برای شرکت در جنگ ایران و عراق

یادم هست در همان جمعه آخر ماه رمضان به عنوان روز قدس بود و افراد می رفتند و خود مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در این روز شرکت می کردند و ما هم با ایشان می رفتیم و ایشان برای رفتن و شرکت در روز قدس و امثال ذلک تکلیف می کردند. یک سال در همان زمان جنگ، ما وضعیت جنگ را در آن موقع می دیدیم، نظر مرحوم آقا را نسبت به حرب و این قضیه می دیدیم. ایشان در لابه لای مطالبشان مطلب را بیان می کردند و در تمام مدتی که من با مرحوم آقا ارتباط داشتم یک مورد ندیدم که ایشان به شخصی امر کنند که به جنگ برود، یک مورد من ندیدم! اگر کسی هست بیاید بگوید. بله، افراد پیش ایشان می آمدند و می گفتند که آقا ما می خواهیم برای جنگ برویم، ایشان می فرمودند که إن شاء الله خیر است، إن شاء الله خدا حفظ کند، إن شاء الله اسلام را خدا چه کند، إن شاء الله خدا دفع بلایا از ممالک اسلامی بکند و نظیر این مسائل. اما اینکه اقتراح کرده باشند و امر کرده باشند و یا حتی استحسان کرده باشند من ندیدم.

بله، مثلاً می فرمودند که ما کسی را دعوت برای رفتن نمی کنیم اما اگر حاکم شرع به ما امر کرد که برو، می رویم. حتی ایشان می فرمودند که اگر من تکلیف احساس کنم، می روم در آنجا سیب زمینی پوست می کنم؛ این مقدار کار که از دست ما بر می آید! بارها می فرمودند که ما کسی را برای رفتن به جنگ امر نکردیم اما اگر یک زخمی و مجروحی روی زمین افتاد آن مجروح را بلند می کنیم و به مستشفی می بریم و معالجه می کنیم. بارها این را می گفتند.

خب حالا کسانی که با این ظرفیت و با این موقعیت آشنایی پیدا کردند و وضعیت و موقعیت را فهمیدند یعنی این خصوصیت را متوجه شدند ... یک سال یادم هست که روز قدس با تأیید ادامه و استمرار حرب توأم شده بود یعنی کسانی که در روز قدس می باید شرکت کنند به عنوان روز تأیید ادامه جنگ هم مطرح بود که خیلی ها می ترسیدند و می گفتند که حتماً صدام تهران را بمباران می کند و ... خیلی وحشت و خوف و اینها واقع شده بود. صدام هم تهدید می کرد که اگر فردا جمعه بیرون بیاید من می زنم چون به خاطر تأیید جنگ هم بود. آن سال ایشان بیرون نرفتند و ما هم نرفتیم. یک نفر از رفقا از همدان تلفن می کند که حضرت آقا اجازه می فرمایند فردا برویم یا نرویم؟! مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - ناراحت شدند و گفتند که یعنی چه آقا این حرف ها را از طریق تلفن از ما سؤال می کنید؟! دیگر برای مرغ و خروس سراغ آدم نمی آیند! دیگر ما مطلب

را بیان کردیم و خودتان باید بفهمید! خودتان باید مطلب را درک بکنید! دیگر برای هر جزئیات و بر هر مصداقی که نباید آمد تلفن کرد و زنگ زد و سؤال و اینها کرد!

الآن فرض بکنید که عین هم چنین موقعیتی است. در بسیاری از موارد اصلاً مولا مصداق را معین نمی کند بلکه فقط مطلب را به عنوان ابهام مطرح می کند، کلی می گوید و خود شخص از کلیات باید این مطلب را استفاده بکند. پس اینکه می گویند: قاعده کلی که برعهده مولا است که در مقام تکلیف مورد را مشخص بکند، نه یک هم چنین مسئله ای برعهده مولا نیست. آنچه که برعهده مولا است این است که میزان الزام یا عدم الزام را در موضوع ولو به نحو اجمال و مشترک بیان بکند. این فقط برعهده مولا است. مولا این مقدار را باید بگوید که آیا این موضوع الزامی است یا الزامی نیست. اما حالا اینکه موضوع را هم خودش معین بکند که مقصود من از غناء این مورد خاص با این خصوصیت و با این کیفیت است، نه چنین چیزی برعهده مولا نیست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد